

سارا قاضی

۱- در ابتدا باید این پرسش همیشگی و بسیار مهم را- مهم از لحاظ نتایج سیاسی و پروگراماتیک متعاقب آن، و نه صرفاً از جنبهٔ تنوریک- باری دیگر مطرح کرد که آیا اصولاً می توان از مسألهٔ مشخصی به نام "مسألهٔ زنان" صحبت کرد؟ به عبارت دیگر با درنظر داشتن اهمیت تحلیل طبقاتی در مارکسیسم، آیا اصولاً می توان چنین مسأله ای را متصور شد؟

از دیدگاه مارکسیزم انقلابی و در یک کلام "بله". از این دیدگاه، مسألهٔ زنان در جامعهٔ سرمایه داری به مانند حق آزادی بیان، حق آزادی مذهب، حق آزادی اقلیت های قومی و غیره، از جمله حقوق دموکراتیکی است که در نظام سرمایه داری مورد تعرض و نقض سیستماتیک قرار گرفته و به ویژه در نظام هایی مانند جمهوری اسلامی ایران جزو ابتدایی ترین حقوقی است که به دلیل اعمال سرکوب و خشونت شدید به عقب نشی نمی از طبقهٔ کارگر و زحمتکش انجامیده.

امروز در نظام سرمایه داری ایران ستم وارد بر زنان که عملاً و کاملاً محسوس است، از دو زاویه وارد می آید: یکی ستمی که ذاتاً صاحبان تولیدی ها و کارخانه های تولیدی بر کارگران وارد می آورند (یا بر هرگونه کارگر و کارمند مزدگیر روا می دارند) و دیگری ستمی است که بر اثر تبعیض جنسی (یعنی به صرف این که زن هستند) به طور اخص بر زنان کارگر، کارمند در محیط کار (و حتی زنان دار زحمتکش در خانه) اعمال می گردد.

ستم سرمایه داران، از آن زاویه که به کلیهٔ زنان زحمتکش و کارگر مربوط می گردد، مشکلی است تماماً طبقاتی؛ مشکلی که بر اثر تضاد و به اصطلاح شاخ به شاخ شدن دو طبقهٔ سرمایه دار و کارگر (که شامل مزدگیران غیر وابسته به رژیم هم می شود) ایجاد می گردد و البته از دیدگاه مارکسیزم انقلابی برای رفع آن تنها یک راه وجود دارد و آن انقلاب سوسیالیستی است؛ انقلابی که در آن قدرت دولت سرمایه داری حاکم، به قدرت شوراهای کارگری، یعنی نظام شورایی، انتقال می یابد. با برچیده شدن کل نظام سرمایه داری، مسلماً تبعیض مزدی علیه زنان نیز پس از برقراری قوانین و سیستم نوین کار در جامعه برچیده می شود. البته در مرحلهٔ سوسیالیستی، این بدان معنا است که سود کار تولیدی در هر زمینه ای در میان تولیدکنندگان واقعی آن (کارگران) به طور مساوی تقسیم می گردد و در این جا است که قوانین نوین می تواند از تقسیم نابرابر میان مرد و زن جلوگیری کند. در نتیجه سطح زندگی کلیهٔ کارگران به سطحی فوق العاده بالا نسبت به گذشته می رسد و سطح زندگی زنان کارگر در مقایسه با مردان کارگر مساوی می شود. این رفاه مالی در زندگی هر زن در هر زمینه ای در نفس خود، نیاز به تن دادن زنان به هرگونه کار خارج از شأن انسانی را می زداید. به خصوص که در این مرحله، راه به سوی پیشرفت و رسیدن به اهداف بهتر و مناسبتر، به روی هر زنی از هر سن و سالی باز می شود. در آن مرحله برطرف شدن نگرانی کمبود مالی که دغدغه ای برطرف ناشدنی در دنیای امروز زنان جامعه ما است، از فکر و ذهن هر زن زحمتکشی در نظام سوسیالیستی رخت برمی بندد... آه این آسایش خیال، بزرگترین هدیه ای است که به هر زن کارگر و مزدگیر امروز ما می توانی بدهی!

اما در دیدگاه مارکسیزم انقلابی، از آن جایی که تبعیض جنسی ابعاد دیگری هم دارد که بسیار عمیق تر است، آگاهی به آن ها و رفع آن ها در حقیقت بستگی به ابعاد خود انقلاب سوسیالیستی دارد. به عبارت دیگر بعد از انقلاب، ما تا چه اندازه در صحنهٔ جامعه فعال باقی می مانیم و قادریم که در برچیدن ریشه های باقی مانده از نظام سرمایه داری پیشین همت می گماریم.

برخی از فعالین سیاسی چپی ما بر این باورند که به دنبال یک انقلاب سوسیالیستی و روی کار آمدن طبقهٔ کارگر، مسائل به طور خود به خودی حل شده و مشکلی باقی نمی ماند. مارکسیست های انقلابی بر اساس اصول پیاده شده در کتاب "انقلاب مداوم" اثر لئون تروتسکی عمل کرده و نسل پس از نسل پشت جامعهٔ اجتماعی و سیاسی خود را خالی نمی گذارند.

این امر، یعنی باقی ماندن در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب برای برچیدن ریشه ها و عوامل ستم و فساد متداول در جامعهٔ سرمایه داری پیشین و برقراری قوانین نوین در دموکراسی کارگری، تنها تضمین برقراری آن قوانینی است که می تواند از آن پس حافظ حقوق دموکراتیک افراد در جامعهٔ انقلابی ما باشد و حقوق زنان، یعنی برقراری قوانینی که متضمن حفاظت از حقوق مساوی زنان و مردان در جامعه است نیز از این شمار است. امروز قوانین تبعیض آمیز علیه زنان را می توان به طوماری تبدیل کرد: نابرابری در حق تحصیل در رشتهٔ مورد علاقه، نابرابری در حق ارث، وجود قوانین محدودکننده زن در ازدواج، نبود حق خروج آزاد از کشور و محدود کردن آن به "اذن ولی" و اجازهٔ همسر یا پدر، نابرابری حقوق مادر با پدر و فرزندان، تنها نمونه هایی از قوانین زن ستیز کنونی است که باید بعد از انقلاب طبق اصول قوانین انقلابی ریشه کن گردد. اما جامعه هر قدر هم انقلابی باشد، باز هم نمی تواند تضمین کننده قوانین ضروری در رابطه با حقوق زنان باشد. زنان بعد از انقلاب، می توانند- و می باید- مانند مردان به راحتی در شوراها شرکت کنند و در جهت پیاده کردن این قوانین فعال باشند. حتی بعد از برقراری

قوانین انقلابی، این تنها خود زنان هستند که می توانند و می باید اجرای این قوانین را در عمل از کل جامعه طلب کنند و در برابر مردانی که این قوانین را زیر پا می گذارند، ایستاده و در صورت لزوم آنان را تحویل قانون دهند.

بعد دیگر مبارزه زنان علیه تبعیض جنسی، رهایی خویش از چارچوب "خانواده" است. این بحث بنا به تجربه شخصی خود من، موضوعی تقریباً غیرقابل انجام به نظر می رسد، چون در یک حالت "ترس" ایجاد می کند. به نظر من دلیل این "ترس" یکی وابستگی مادی زنان به خانواده هایشان است و دیگری تأثیر ذهنی آن بر "معنویات" آن ها که مکتسب از فرهنگ بورژوازی است و سوم مسأله فرزندانشان است. لذا زنان ما اگر از به اصطلاح "موهبت" داشتن خانواده برخوردار باشند، نمی خواهند و می ترسند که به آن پشت کنند. به نظر من البته حق دارند، زیرا در ایران امروز امکان استقلال مادی تنها برای جماعت ناچیزی از زنان ما مقدور می باشد. سایر زنان، چه آنان که شاغلند و چه آنان که کار نمی کنند، عموماً آن اندازه درآمد ندارند که مستقل زندگی کنند. از نظر "اخلاقی" هم جامعه نسبت به زنانی که می خواهند مستقل زندگی کنند، با نگاه شک و تردید می نگردد. به این دلیل، مثلاً زنان مطلقه طبق ادبیات مردسالارانه رایج در جامعه باید "برگردند به خانه پدر". به علاوه به خاطر جو حاکم، اولاً کمتر کسی به او خانه اجاره می دهد و ثانیاً خود زن هم ترجیح می دهد تا به خانه پدر یا یکی از اقوام برود تا این که تنها زندگی کند. در جامعه ما کمتر زنی حق- و توانایی- داشتن محل زندگی مستقلی برای خود را دارد. افراد خانواده تا آخر عمر مجبورند در کنار هم به سر برند، تا از آسیب جو حاکم و فضای جامعه به دور باشند. این امر حتی در مورد آنان که در شهرستان های کوچک و یا روستاهای دور افتاده سکونت دارند هم صادق است. دیگر این که زنان ما حتی المقدور ترجیح می دهند که وقتی به "خانه شوهر" می روند با تمام قلدوری های او بسازند، ولی به اصطلاح "تنگ طلاق" را بر دوش نکشند، به خصوص اگر صاحب فرزند شده باشند که نه تنها به آن ها آسیب روحی می خورد، بلکه این "تنگ" بر دوش فرزندان نیز سنگینی خواهد کرد؛ در چنین زندگی اسفباری میلیون ها زن ایرانی روز را شب و شب را صبح می کنند، بدون این که از زندگی لحظه ای احساس لذت کرده و آرامش و آسایش داشته باشند.

در مقابل در جامعه سوسیالیستی که درآمد مرد و زن با هم برابر و مقدار آن برای یک زندگی آسایش بخش کافی می باشد، جوانب "اخلاقی" باقی مانده از فرهنگ سرمایه داری، تدریجاً در مسیر رسیدن به جامعه سوسیالیستی، از فرهنگ زدوده می شود، زیرا که اولین تأثیر انقلاب کارگری بر جامعه بورژوازی، زدودن مذهب و اخلاقیات آن از فرهنگ جامعه است. مذهب، در این مرحله تبدیل به عقیده ای شخصی می شود و در قانون و مسائل اجتماعی نقشی ندارد (البته اقلیت های مذهبی هم مانند اقلیت های ملی حقوق محفوظ دارند و کسی به حقوق دموکراتیک آنان تجاوز نمی کند، ولی آنان نیز باید به انقلاب احترام گذاشته و عقاید مذهبی خود را درون اماکن مذهبی خود محدود کرده و از این مهم تر انتظار کمک مالی دولتی برای تبلیغات خود نداشته باشند). دوم وجود رفاه مادی زنان است که به تدریج در جامعه جا افتاده و ثابت می کند که زنان ذاتاً به اصطلاح "ضعیف تر" نیستند و قوانین نوین هم اجازه برخورد های توهین آمیزی را که ناشی از باقی مانده های فرهنگ بورژوازی است نسبت به زنان نمی دهد. اما مسأله فرزندان باعث می شود که به نظر برسد که در این دوران تمام زنان بلافاصله بعد از انقلاب خواهان طلاق شده و "کانون گرم خانواده" را از فرزندانشان سلب نموده و برای آنان ایجاد ناراحتی های روحی و روانی می کنند.

موضوع اما در مرحله سوسیالیسم به این گونه است که آزادی های حقوقی و قانونی زنان در نفس خود سبب طلاق خود به خودی نمی شود. اگر روابط میان زن و شوهر به درجه ای بد شده باشد که یکی از طرفین خواستار جدایی باشد، قانون مانعی بر سر راه آن ها ایجاد نمی کند. در این حالت هم زن و هم مرد می توانند زندگی ای مطابق میل و توان مالی خود برای خودشان فراهم آورده و فرزندان مشترکشان را هم بر طبق توافق بین پدر و مادر (و حتی فرزندان) اسکان داده و امکان دیدار فراهم کنند. ضمناً فرزند هر زوج، فرزند کل جامعه محسوب می شود. از سوی دیگر اگر زن و شوهر مایل به ادامه زندگی با هم باشند، تنها تغییری که انقلاب در زندگی آنها پدید می آورد، این است که زن این فرصت را پیدا می کند که مثل شوهرش در خارج از خانه کاری تمام وقت داشته باشد و به یک فرد فعال و سازنده در جامعه تبدیل شود، اما وقتی به خانه می آید مجبور نباشد تا مانند خدمتکار خانه، به پختن غذا و شستن لباس ها و تمیز کردن خانه و رسیدگی به نیازهای تک تک افراد خانه برسد و در آخر با خستگی مفرط، شب حتی نتواند خواب و استراحت کافی داشته باشد و صبح روز بعد روانه محل کارش شود. این وضعیت برای آن دسته از زنانی که در نظام سرمایه داری پیشین هم شاغل نبوده اند بسیار انسانی تر، عادلانه تر و لذت بخش تر می شود. این زنان که در آن نظام در محدوده خانه هم چون برده ای به ارائه خدمت مشغول بودند، پس از انقلاب، کار خارج از خانه نه تنها برایشان افتخار آفرین است، بلکه اتکاء به نفس آن ها را هم افزایش داده و از نظر روحی به قدری غنی می شوند که برای اولین بار در زندگی شان احساس اهمیت واقعی و مفید بودن می کنند.

در این میان، کارهای خانگی این زنان توسط زنان/مردان دیگری که شغلشان سرویس دادن به خانه ها است انجام می گیرد و به این ترتیب همه افراد جامعه اعم از زن و مرد در کارهای تولیدی و خدماتی کل جامعه شریک بوده و در کنار آن از مزایای شغلی هم برخوردار می گردند و مهم تر از همه، کار طاقت فرسای خانه، به کار خدماتی در اجتماع تبدیل شده و این حتی با استخدام یک خدمتکار که کار را به صورت شخصی و خصوصی انجام می دهد، فرق دارد. رسیدگی به کودکان هم به همین نحو است. به جای این که مادر در حصار خانه دائماً مشغول نگهداری از کودکان باشد، او هم مانند شوهرش سر کار می رود و وجود مهد کودک ها و کودکستان ها و مدارس (به نسبت سن

کودکان) از آن‌ها نگهداری می‌کنند و هر زمان که پدر و مادر کارشان پایان می‌یابد، می‌توانند با فرزندان خود به خانه بروند و چون در این شرایط دغدغه مالی و دغدغه انجام امور خانه را ندارند، بسیار راحت‌تر و با توان بیشتر فرصت آن را دارند که چند ساعتی را به دور هم گذرانده و از وجود یکدیگر بیش از هر زمان دیگری لذت ببرند. چنین نحوه‌ای در تربیت فرزندان بسیار سازنده‌تر و مطلوب‌تر از زندگی در چارچوب خانواده به شکل آن چه در نظام بورژوازی سابق تجربه کرده بودند، می‌افتد؛ زندگی روزمره، یکنواخت، پردغدغه، دشوار و ناراحت‌کننده در جامعه بورژوازی، با ایجاد رفاه مالی و کاهش فشار کار (خانه و خارج از خانه) در جامعه نوین، فرصت رفع خستگی جسمی و روحی را فراهم و به سلامتی جسمی و روحی مرد و زن در جامعه کمک می‌کند.

از این رو است که از نظر مارکسیزم انقلابی، رهایی زن از بند "خانواده" به مصداق گسستن کل ریشه و بطن ستم مضاعف یا تبعیض جنسی از زندگی زن به شمار می‌آید. انگلس در کتاب "دولت، خانواده و سرمایه خصوصی" می‌گوید که ارتش و مذهب و خانواده، سه پایه برقراری و روی پا نگهداشتن نظام مالکیت خصوصی بوده است. صاحبان سرمایه‌های خصوصی با داشتن نیروهای امنیتی خود همیشه می‌توانستند هرگونه اعتراض و قیامی را سرکوب کنند و با کمک اعتقادات مذهبی، اخلاق حاکم و متداول را در فرهنگ جامعه جا اندازند. اما پایه سوم حفظ نظام خانواده به شکل امروزی آن بود و هدف از آن صرفاً مشخص نمودن فرزندان مرد مالک/سرمایه‌دار بوده، تا به این ترتیب آن سرمایه نسل به نسل و دست به دست گشته و در میان یک طیف خانواده باقی بماند تا به این ترتیب برای آن مرد و فرزندانش نام و شهرت بیاورد.

اما زن که تا پیش از آغاز مالکیت خصوصی در جمع طایفه خود نیرویی قوی و مورد اتکا به شمار می‌آمد و برابر مرد و یا حتی بیش از او در تولید اجتماعی نقش داشت و از احترام و موقعیت بالایی برخوردار بود، به ناگاه هم چون برده یا زندانی به "خانه شوهر" رفت. به این ترتیب مرد صاحب سرمایه، صاحب یک خانواده خصوصی هم شد و خود در رأس آن قرار گرفت و زن (زنان) و فرزندان تحت کنترل او در این خانه حق زندگی پیدا کردند. از این رو فرهنگ پدرسالاری نضج گرفت و امروزه هم همه ما با مردسالاری حاکم در قانون، در محل کار، در کوچه و بازار و حتی در خانه از طرف کوچک‌ترین فرزند مذکر خود در حال دست و پنجه نرم کردن هستیم و متأسفانه در جامعه حتی زنانی هستند که به این مردسالاری عقیده دارند و در حفظ آن می‌کوشند!

به طور خلاصه، این طور می‌توانم بگویم که وقتی در انقلاب سوسیالیستی ما به سرکوب تمام ابعاد نظام سرمایه‌داری می‌کوشیم، زنان ما باید آگاهانه متوجه اهمیت این "خانواده" بوده و در نابودی آن شکل بورژوازی با تمام قوا کوشا باشند، چرا که ریشه و اساس ستم جنسی در آن نهفته است و بدون نابودی آن نمی‌توان تبعیض جنسی را ریشه کن کرد.

**۲- به این ترتیب آیا می‌توان از پدیده‌ای به نام "جنبش زنان" در جامعه ایران صحبت کرد یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، این جنبش چه خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد، و اهمیت آن از حیث تغییر و تحولات اجتماعی و چشم انداز انقلاب آتی ایران چیست؟**

بله، در ایران پدیده "جنبش زنان" سابقه و پیشینه مبارزاتی دارد. زنان ایران از دوران انقلاب مشروطه تجربه مبارزات سیاسی را بدون کمک یا حمایت هیچ ارگانی کسب نمودند. جنبش زنان ایران در آن دوران از جنبش زنان اروپا حتی جنبش زنان فرانسه هم مترقی‌تر بود. مبارزه زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه برای حق رأی و حق تحصیل بود. در این زمان حتی در اروپا هم زنان هنوز حق رأی نداشتند. اقتدارگرایان اسلامی آن زمان در مجلس مانند شیخ فضل الله نوری، به مانند اقتدارگرایان طبقه حاکم مرتجع کنونی با این مطالبات با اشد خشونت و سرکوب برخورد کردند. در آن زمان تحصیل برای زنان مخالف عرف اسلامی محسوب می‌گردید و به همین دلیل فضل الله نوری گفته بود "مدرسه علم برای نسوان، خلاف دین و مذهب است". اما دلیل واقعی این مخالفت این بود که حکام وقت می‌دانستند که هرگونه کوتاه آمدن در برابر مطالبات زنان منجر به فوران مطالبات دموکراتیک دیگر اقدار جامعه و آغاز مبارزات کارگری می‌شد که شعله‌های آن، حکومت وقت را به آتش می‌کشید.

در ایران همیشه به علت شدت دیکتاتوری که محافظ منافع رژیم‌های حاکم بوده، هرگز نتوانسته اند کوچک‌ترین مطالبات دموکراتیک اقدار مختلف جامعه، از جمله حقوق دموکراتیک زنان را تثبیت نمایند. لذا مبارزات زنان حول محور مسائل بسیار پیش پا افتاده‌ای در دوران انقلاب مشروطه از همان اول تبدیل به مبارزات سیاسی گشت. اعتراضات زنان با سرکوب شدید اوباش حاکمان اقتدارگرای اسلامی آن دوران مواجه گردید. لذا جنبش زنان جلسات مخفیانه در منزل یکی از اعضای خود می‌گذاشت و یک نفر را هم مأمور حفاظت محل قرار می‌داد که در صورت حمله اوباش آماده باش بدهد. زنان در این جلسات نیازهای آموزشی دختران را مطرح و با پولی که از میان خود جمع‌آوری می‌کردند، وسائل آموزشی دختران را فراهم نموده و در خانه‌هایشان به طور نیمه پنهانی تدریس می‌کردند؛ برای نمونه: اقتدارگرایان اسلامی مجلس تنها با آموزش خانه‌داری و آشپزی به دختران موافقت می‌کردند. لذا در این کلاس‌ها از میان همین زنان، آنان که باسواد بودند، به دختران خواندن و نوشتن می‌آموختند و همزمان در ظاهر آشپزی را هم برگزار می‌کردند. پس ملاحظه می‌کنیم که جنبش زنان ایران پدیده‌ای با سابقه و مترقی و شجاعت و پشت کار آنان همیشه چشم‌گیر بوده است. حضور یکپارچه زنان در انقلاب ۵۷ را فراموش نکرده ایم و حرکت شجاعانه زنان در سال ۸۸ که با سرکوب وحشیانه رژیم روبرو شد نیز ادامه همین راه است.

امروز جنبش زنان ایران دارای ویژگی‌های خاص شرایط خود است. اولین ویژگی هر مبارزهٔ دموکراتیک در ایران امروز، هرچند بر روی امری پیش پا افتاده باشد، این است که از همان ابتدا شکل سیاسی به خود می‌گیرد، چرا که هرگونه تجمع اجتماعی اعتراضی می‌تواند تبدیل به یک حرکت ضد رژیم شود و از آن جا گسترش یابد. در نتیجه رژیم از همان ابتدا با سرکوب، جلوی آن را می‌گیرد. اگرچه در نظام بورژوازی غربی هیچ‌گونه مطالبه دموکراتیکی خصلت انقلابی پیدا نکرده و کل نظام را مورد تهدید قرار نداده است (البته در آن کشورها هم امروزه وقتی اجتماع مردم خیلی بزرگ می‌شود و مثلاً به مسدود شدن خیابان یا محل عمومی می‌انجامد، پلیس وارد صحنه می‌شود و در این حالت امکان زدوخورد ایجاد می‌گردد و عده‌ای صدمه دیده و حتی دستگیر می‌شود). اما این امر به زندانی شدن نامحدود و یا شکنجه و مرگشان (مثل سال ۸۸ در ایران) نمی‌انجامد.

بورژوازی ایران اما، از آن جایی که از ابتدا به طور طبیعی روند تاریخی خود را طی نکرد، خصلتی بیمارگونه دارد: نظام سرمایه داری در کشورهای غربی از دل انقلابات بورژوازی و سرنگون شدن فنودالیزم بیرون آمد و در نتیجه از ابتدا و برای دوره ای خصلت انقلابی و مترقی داشت؛ تا این که این خصلت در تضاد با میزان سود سرمایه قرار گرفت و تدریجاً خصلت ارتجاعی یافت. این تاریخچهٔ انقلابی است که فرهنگ بورژوازی غربی را امروز از فرهنگ بورژوازی کشور ما جدا می‌کند، زیرا در ایران، این مرحلهٔ انقلابی طی نشد و بورژوازی ایران با سرنگونی حکومت قاجار و سر کار گذاشتن رضاخان توسط امپریالیسم و برقراری دیکتاتوری نوین، حیات یافت. این خصلت دیکتاتوری همواره بخشی از فرهنگ بورژوازی ما باقی مانده است. این امر ریشهٔ خشونت رژیم نسبت به اعتراضات زنان در دفاع از حقوق خود است.

البته زنان ویژگی‌های دیگری را هم از خود نشان داده اند: در سال ۸۸ زنان ما با نشان دادن درایت سیاسی قوی، پیشتاز آن اعتراضات شدند و از آن جایی که آن حرکت بدون رهبر و برنامه بود، آنان به سرعت هدایت اعتراضات خیابانی و شعارها را به عهده گرفتند. در سال ۸۸، ما شاهد حرکت دختران دبیرستانی نیز بودیم. این، نکته ای بسیار چشم گیر بوده و می‌باید برای مارکسیست‌های انقلابی که در داخل کشور فعالیت دارند، بسیار ارزنده باشد. فراموش نکنیم که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در ابتدا با اعتصابات و تظاهرات زنان کارگر آغاز گردید.

قیل از این که به اهمیت "جنبش زنان" در انقلاب آینده پاسخ بدهیم، باید مسألهٔ بسیار مهم و تعیین کنندهٔ دیگری را توضیح داده و کاملاً روشن کنیم و آن مسأله ماهیت طبقاتی جنبش زنان است. در دوران دیکتاتوری که خفقان و سرکوب به طوری همه جانبه تمام اقتشار جامعه را دربرمی‌گیرد و به جایی می‌رسد که مثل وضعیت کنونی ایران، در آخر باندهای مختلف حاکم به جان یکدیگر می‌افتند، زنان ما از بورژوازی اپوزیسیون گرفته تا زنان طبقهٔ کارگر، جملگی تحت "ستم" و "ستم مضاعف" هستند. در چنین شرایطی، جنبش زنان که ساختاری باز و دموکراتیک دارد، پس از یک دوره یا نسل تحت دیکتاتوری مطلق، اغلب بر سر یک مسألهٔ روز، طغیان‌زا شده و زنان بدون داشتن رهبری و برنامهٔ معین به خیابان‌ها ریخته و دست به اعتراض می‌زنند، مانند سال ۸۸.

برای مارکسیست‌های انقلابی که هدف نهایی را انقلاب کارگری و سرنگونی نظام سرمایه داری و برقراری دموکراسی کارگری (نظام شوراها) می‌دانند، واضح است که یک چنین اعتراضی بی برنامه و بی رهبری بلافاصله با سرکوب روبه رو شده و عدهٔ زیادی با ضرب و شتم مواجه شده و دستگیر می‌شوند و بعد از آن هم چیزی تغییر نمی‌کند و حکومت وقت همچنان به روند پیشین جلو می‌رود. جنبش زنان ایران هم اکنون به مانند جنبش طبقهٔ کارگر نیاز به کار تئوریک و سازماندهی دارد. همان طوری که اشاره شد، جنبش زنان ایران در مقطع کنونی از ترکیب همه اقتشار زنان در جامعه شکل گرفته است. البته این مسأله مختص به وضعیت کنونی نیست و تنها در سال ۸۸ ما شاهد آن نبوده ایم. حرکت‌های زنان ایران در سال ۵۷ و در انقلاب مشروطه هم ترکیبی بورژوا-دموکراتیک داشته است. برای ایجاد جنبشی که اهداف مترقی سوسیالیستی داشته باشد، ضروری است که در ابتدا زنان را در ارگانی دموکراتیک متشکل کرد. در این ارگان می‌باید دست کلیهٔ عناصر حکومت فعلی و پیشین و کلیهٔ گروه‌های سنتی را کوتاه کرده تا زنان مستقل و آزاد بتوانند در آن به مسائل خود بپردازند. ما نام این چنین تشکیلاتی را "تشکل مستقل زنان" نهادیم. در تشکل مستقل زنان، مؤکداً ضروری است که از نفوذ هرگونه عنصر وابسته به رژیم کنونی جلوگیری کرد تا این تشکل در رابطه با هیچ ارگان حکومتی قرار نگیرد. همچنین واضح است که زنان تحت ستم و خفقان ما به کمک، هدایت و مشارکت زنان بورژوازی نظام سرمایه داری پیشین نیز ندارند و برای ارتقا در مبارزات خود علیه نظام سرمایه داری کنونی واجب است که در مقابل حکومت سرکوب و خفقان قبلی موضع محکم داشته باشند و دستخوش تبلیغات نشوند. این تشکل می‌باید همچنین خود را از نفوذ سیاست‌های گروه‌های اپوزیسیون سنتی مبرا داشته و اجازهٔ نفوذ سیاست‌های این گروه‌ها و احزاب را به درون این تشکل‌ها به هیچ وجه ندهند.

ما به عنوان عناصر روشنفکر و مترقی مارکسیست که می‌خواهیم جنبش زنان کارگر را از یک طرف در ارتباط با جنبش طبقهٔ کارگر و از طرف دیگر در ارتباط با سایر اقتشار زحمتکش زنان قرار دهیم، باید کار را از ابتدا و از درون این تشکل‌ها شروع کنیم. روشنفکرکارگری (زن) باید به درون این تشکل‌ها رفته و با مشکلات و مطالبات این زنان از نزدیک آشنا شود و در پیدا کردن راه حل با بقیه همکاری کند. او البته به علت داشتن تجربه بیشتر می‌تواند به طریق برخورد با این مشکلات و مطالبات خط داده و به آگاهی بقیه بیافزاید. حضور در تشکل‌های مستقل برای برقراری و نگهداشتن ارتباط با اقتشار مختلف زنان و جلب تدریجی اعتماد آنان از طریق دخالت دادن آنها در تصمیم

گیری‌ها برای فعالیت‌های آینده به طرف انقلاب کارگری هم مؤثر خواهد افتاد. تشکل‌های مستقل زنان، ماهیتی علنی دارد، ولی ماهیت نیروهای مترقی و روشنفکر کارگری در درون آن‌ها نباید علنی گردد، تا شناسایی علنی آن‌ها حتی المقدور ممکن نباشد. وجود این عناصر برای مراحل بعدی بسیار با اهمیت و تعیین‌کننده است. از درون این تشکل‌ها است که نیروهای انقلابی فعال می‌توانند زنان مترقی و زنان کارگر آگاه را تدریجاً از بقیه جدا کرده و با آن‌ها کار تئوریک انجام دهند. این بخش از فعالیت که با این عناصر خاص انجام می‌شود، می‌تواند در درون کمیته‌های مخفی انقلابی باشد. این زنان سپس می‌توانند ارتباط طبیعی و ملموس و مورد اعتمادی را با اقلیت مختلف از زنان کارگر و زحمتکش فراهم آورند. تهییج و ترویج انقلاب کارگری توسط این زنان در میان سایر کارگران اعم از مرد و زن، خود به تنهایی بزرگترین قدم در راه آماده کردن لاقول‌نیمی از جامعه کارگری است. این نوع فعالیت سازماندهی شده چنان چه با حفظ اصول و اخلاق انقلابی صورت پذیرد، می‌تواند خود را برای کار با حزب طبقه کارگر آماده کند که این خود بحثی جداگانه است.

**۳- در طول اعتراضات پس از انتخابات خرداد ۸۸ در ایران، حضور زنان- با خاستگاه‌های طبقاتی متفاوت و در نتیجه مطالبات متفاوت- در مبارزات بسیار محسوس بود؛ تاحدی که به روشنی نگاه غالب مردسالار در جامعه ایران را به چالش کشیده بود. به نظر شما چه عواملی موجب این حضور پررنگ شد؟**

پاسخ به این سؤال توسط سایر رفقا در همان مقطع به تجزیه و تحلیل گذاشته شد و در قالب مقاله‌هایی به روی سایت هم آمد و من البته با آن نظرات کاملاً موافقم: همان طور که در فیزیک صحبت می‌شود، با فشردن یا متراکم کردن یک فنر، انرژی پتانسیل در آن بیشتر ذخیره می‌شود و سپس با رها کردن فنر، این انرژی به ناگاه آزاد می‌شود. زنان ما در این رژیم دیکتاتوری از شدت خفقان به دست و پا زدن افتاده‌اند، زیرا که نه تنها مانند مردان زیر فشار این دیکتاتوری قرار دارند که این اندازه ستم کافی نبوده و باید آنان را تحت ستم مضاعف به دلیل "زن" بودنشان هم قرار داد! این است که در مقاطعی از زمان که مسائل روز و شرایط دست به دست هم می‌دهند و به ناگاه فشار بر آخرین سطح تحمل می‌آید، انسان‌ها ناخودآگاه عکس‌العمل نشان می‌دهند و این عکس‌العمل به شکل طغیان سر باز می‌کند. به نظر من اما، در این دوران فشارهای ستم مضاعف قرون وسطایی در یک سو و وجود اینترنت و ارتباط با دنیای خارج که دسترسی به همه‌گونه آگاهی علمی و سیاسی را با فشاری بر چند دکمه کامپیوتر ممکن می‌سازد در سوی دیگر، برای زنان ما، به ویژه زنان جوان تحصیل‌کرده، تضادی بدتر از خود ستم جنسی ایجاد کرده است. در نتیجه این تضاد، سطح آگاهی سیاسی زنان جوان ما به سرعت رشد کرده و در برابر ارزش‌های اسلامی تحمیلی رژیم مانند دیواری در حال بالا رفتن است. به این دلیل است در سال ۸۸، تنها در یک حرکت خود جوش و بدون سازماندهی، زنان توانستند بر دهان فرهنگ مردسالاری مثنی محکم بزنند. حال تصور کنید که اگر این زنان سازماندهی و رهبری داشته باشند و برای هر حرکت برنامه مشخص، مردسالاری با چه سرعتی از جامعه ما رخت برخواهد بست!

نکته دیگری که من مایلم در این جا مطرح کنم و یادآور بشوم این است ما همیشه در بحث‌های خود می‌گوییم و می‌نویسیم که بورژوازی غرب بعد از انقلاب و روی کار آمدن نظام سرمایه داری قادر بود که مطالبات دموکراتیک اقلیت مختلف جامعه را برآورده سازد. حقیقت این است که چه در مرحله انقلاب و چه بعد از روی کار آمدن نظام سرمایه داری و چه در عصر ما بعد از جنگ جهانی دوم این طبقه کارگر و اقلیت تحت ستم بودند که برای این مطالبات مبارزه کرده و حتی جان دادند که بعد ما می‌گوییم بورژوازی غربی این مطالبات را "اعطا" کرد. بورژوازی غرب به این دلیل به این خواسته‌ها تن داد که در آن مقاطع از تاریخ، با وجود پرداخت این مزایا به کارگران، بورژوازی تمام کشورهای غربی در حال بردن بیش از حد انتظار سود سرمایه بود. لذا توافق به پرداخت مزایایی مانند حق بیمه بیماری، بیمه بازنشستگی، حق مرخصی سالیانه، حق مرخصی زایمان، و پاداش‌ها و نظیر این‌ها جملگی بر اثر مبارزات کارگری طبقه کارگر و زحمتکشان کشورهای غربی به صورت قانون درآمد.

**۴- به نظر شما به طور کلی چه ضعف‌هایی در دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های رایج و کنونی جریان‌های چپ نسبت به مسائل مرتبط با زنان در ایران وجود دارد؟**

اصولاً مطالبات دموکراتیک زنان کارگر و اقلیت زحمتکش ایران، همان طوری که در اروپا و آمریکا هم ثابت شده، بدون داشتن برنامه انقلابی برای برچیدن نظام سرمایه داری، تنها به نفع زنان طبقه بورژوا تمام می‌شود. از این رو، کسانی که به پیوند بین مبارزه زنان و انقلاب کارگری باور نداشته و معتقد باشند که مبارزه برای کسب حقوق زنان و برچیدن هرگونه ستم بر زن می‌تواند جدا از مبارزه طبقه کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری صورت پذیرد، به آزادی زن در درون طبقه بورژوا فکر کرده و صرفاً خواهان رسیدن زنان بورژوا به امتیازات مردان این طبقه هستند. مثال زیر شاید مسأله را بهتر باز کند: در ایران زنی مانند فائزه رفسنجانی می‌تواند خواهان مطالبات دموکراتیک باشد و تنها در حد دریافت آن‌ها مبارزه کند و در آن صورت وضعیتش تبدیل می‌شود به وضعیت یک زن بورژوا در کشورهای غربی، مثل وضعیت هیلری کلینتون (زن رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، که دو دوره زن رئیس‌جمهور بود، بعد وزیر امور خارجه شد و حالا هم ظاهراً قصد دارد کاندیدای ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ شود). هیلری کلینتون به صرف زن بودنش الزاماً وجه مشترکی با زنان زحمتکش اقلیت وسیع ایالات متحده آمریکا و یا زنان طبقه کارگر آن کشور ندارد. او هم مانند مردان طبقه خود و مردان قشر حاکم عمل می‌کند و در یک مبارزه طبقاتی شانه به شانه مردان طبقه خود و قشر حاکم می‌ایستد. در ایران اگرچه این زنان باید برای رسیدن به این حقوق دموکراتیک مبارزه

کنند، ولی مبارزه آن‌ها در همین حد دموکراتیک باقی می‌ماند و آنان اغلب قادر به ادامه مبارزه به نفع زنان اقشار متوسط و کارگر که نیستند به کنار، قادر به مبارزه برای گرفتن مطالبات بورژوا-دموکراتیک خود هم نیستند. اما اگر فرض را بر این بگذاریم که زن رفسنجانی و زنان هم-طبقه‌ای او یک چنین مبارزه‌ای را بکنند و این مطالبات را هم به دست بیاورند، پس از این، تفاوتی بین این زنان و مردانشان برای بقیه زنان کشور که به طبقه سرمایه دار تعلق ندارند، وجود نخواهد داشت. نتیجه این که زنان بورژوا عموماً در یک کفه با مردان طبقه خود قرار می‌گیرند و در حقیقت به همان نسبت مردان طبقه خود، دشمن طبقاتی سایر زنان هستند.

زنان کارگر و تمام زنانی که به نوعی "مزدبگیر" هستند اما، وضعیتشان با زنان بورژوا که "مزد ده" می‌باشند، فرق دارد. زنان "حقوق گیر" ولو این که تحصیل کرده و مرفه هم باشند، از نظر طبقاتی به طبقه کارگر تعلق دارند، نه طبقه بورژوا. باز هم برای بهتر روشن شدن به مثالی رجوع می‌کنم:

فرض کنید که دختر رفسنجانی بعد از او ارث خود را گرفته و در منطقه‌ای از تهران یک آسمان خراش می‌سازد و آن را تبدیل به مرکز خرید پوشاک، رستوران و غیره می‌کند. طبیعتاً برای حفظ و نگهداری و گرداندن این محل خودش دست به کار نمی‌شود، بلکه از کاخ خود و از دور، کار و دسترنج دیگران را با پول می‌خرد و در مقابل، سود این تجارتی را که راه انداخته مستقیماً به جیب سرازیر می‌کند. در نتیجه از خانم صندوقدار فروشگاه تا کارگر نظافتچی، جملگی "مزدبگیر" اند و دختر رفسنجانی "مزد ده" و! و بینشان رابطه سرمایه دار و کارگر ایجاد می‌گردد و صرف "زن" بودن آن‌ها هیچ نقشی در رابطه شان نداشته و تبعیض جنسی هم در حقوق آنان آشکارا باقی می‌ماند: مثلاً نظافتچی زن مزدی کمتر از مرد هم‌مطراز خود می‌گیرد! البته یک خانم فروشنده‌ای که تا به الان در این جا مغازه‌ای را اجاره کرده، می‌تواند طی مرحله‌ای خود صاحب مغازه شود و با استخدام چند کارگر، به "سرمایه دار" مبدل شود و بدین گونه به مقام بورژوا ارتقا یابد، اما آن نظافتچی برای تکامل و ارتقای خود به مرحله‌ی رهایی از ستم طبقاتی همچنان می‌باید مبارزات دموکراتیک خود را علیه تبعیض جنسی با مبارزات طبقاتی اش پیوند زده و مانند مردان و زنان هم-طبقه اش در پی برچیدن نظام سرمایه داری باشد.

لذا جریانات چپ ما که خود را مارکسیست می‌دانند، می‌باید این درس را گرفته باشند که زنان طبقه کارگر و زحمتکش در جامعه ایران به منظور برچیدن هرگونه ستمی بعلیه خود، می‌باید به محض آغاز آن مبارزه دموکراتیک و هرچند پیش پا افتاده، آماده باشند تا آن مبارزه را به مبارزه طبقاتی سوق داده و وارد برخورد خیابانی با رژیم گردند. در غیر این صورت، رژیم قیام آنان را با کشتن، زندانی کردن و اعدام کردن، به طور کلی نابود می‌کند و خود هیچ صدمه‌ای نمی‌بیند. در نتیجه بر نیروهای انقلابی مارکسیستی واجب است که در برابر دیدگاه‌های بورژوا-فمینیستی موضع گیری کنند و مسأله زنان را از موضع مارکسیزم انقلابی ببینند.

نگاه "فراطبقاتی" به مسأله زنان که امروز شنیده می‌شود، از همان دیدگاه فمینیستی اولیه تراوش می‌کند که جامعه را به دو صف زن و مرد در مقابل هم تقسیم می‌کند. آن چه که آنان را به برداشت "فرا" طبقاتی سوق می‌دهد، این واقعیت است که زنان کارگر همواره توسط مردان کارگر مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند؛ اگر با دقت بنگریم ستم جنسی را خیلی واضح در میان جریانات و احزاب چپی هم می‌توانیم ببینیم. آن چه که در این دو مورد از ستم جنسی، بر آنان پوشیده می‌ماند یا از نظرشان می‌افتد، دو عامل اصلی است: یکی فرهنگ بورژوایی حاکم و دیگری اساس "خانواده"، همان طور که جلوتر در بحث آمد. لذا در این جا فقط این را یادآور می‌شوم که فرهنگ بورژوایی، تا زمانی که خانواده به شکل بورژوایی آن از جامعه رخت برنسته باشد، همواره در وجود ما است و به صرف این که فرد به طبقه کارگر تعلق داشته و یا تعلقات سیاسی دارد، این فرهنگ را تغییر نمی‌دهد. شکل خانواده کارگری ما همان شکل خانواده بورژوایی را دارد و در آن پدر، برادر، شوهر و فرزند ذکور از امتیاز مردسالاری برخوردارند. مرد کارگر بدون این که متوجه باشد، ستم جنسی را روا می‌دارد. او به طور خود به خود آگاه به این امر نیست که از فرهنگ طبقه مقابل و دشمن طبقاتی خود آسیب دیده است و خانواده او از آن رنج می‌برد؛ به خصوص که اعتقادات اسلامی هم در طی قرن‌ها به قدرت مردسالاری افزوده و زنان را به سکوت و "قبول" انسان درجه دوم بودن واداشته است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که با برقراری قوانین نوین و بالأخص در ستیز با ستم جنسی و وارد کردن زنان در تولید اجتماعی پا به پای مردان و برقراری روابط خانواده نوین در آن نظام، می‌توان گفت فرهنگ بورژوایی از جامعه رخت برمی‌بندد و فرهنگ سوسیالیستی کارایی عملی پیدا می‌کند.

**۵- در شرایط کنونی موضع، الترناتیو مشخص و مطالبات پیشنهادی مارکسیست‌های انقلابی در ارتباط با زنان ایران به طور اعم، و زنان طبقه کارگر به طور اخص، چیست؟**

اهداف مارکسیست‌های انقلابی، برنامه کلی ما را هم جلوی روی ما می‌گذارد. ما در عین حال که به مطالبه خواسته‌های دموکراتیک زنان بها داده و احترام می‌گذاریم و برای رسیدن به آن‌ها به زنان کل اقشار زحمتکش ایران کمک می‌کنیم، بر این باور هستیم که در شرایط کنونی حتی مطالبه یک حق دموکراتیک، همان طور که اشاره شد، باید با برنامه مشخص درازمدت صورت پذیرد، زیرا تجربه قیام‌های زنان، دانشجویان و کارگران در گذشته ثابت کرده (حتی اگر جمعیت کوچک ناچیزی هم باشد)، رژیم بدون هیچ گونه شرم و بی‌معطلی، آن حرکت را سرکوب می‌کند و به این ترتیب علی‌رغم تمام جان‌هایی که باخته می‌شود، هیچ چیز تغییر نمی‌کند. در مقابل این وضعیت، مارکسیزم به ما می‌آموزد که برای جلوگیری از شکست هر حرکتی، سازماندهی و برنامه‌حزبی لازم است. آشنایی با

مفهوم سازماندهی حزبی و برنامه حزبی امری است که به طور خود به خودی کسب نمی گردد، بلکه باید اصول آن را اول در تئوری آموخت.

در این جا است که وظیفه به دوش نیروهای انقلابی و روشنفکر-کارگر زن می افتد. این زنان در حال حاضر در ایران کم نیستند و اگر به جای گرایشات انحرافی و سنتی که در گذشته با شکست مواجه شد، قدم اول را در راه آموزش تئوریک نوین خود بردارند و به جای محدود کردن روابط خود با سایر زنان زحمتکش بر روی کارهای پیش پا افتاده اجتماعی، می باید از این نوع روابط برای ایجاد روابط عمیق و عمیق تر سیاسی، استفاده نموده و روش صحیح فعالیت سیاسی در جامعه خفقان زده ای مثل ایران را به دیگر زنان فعال بیاموزند. مسئولیت نیروهای مترقی و انقلابی در این مقطع بسیار سنگین است، زیرا آنان حلقه های ارتباط مابین **تشکل های مستقل زنان با کمیته های مخفی** و رابطه کمیته های مخفی با **حزب پیشتاز کارگری** می باشند. تنها از طریق ایجاد یک رابطه کاملاً طبیعی مابین این سه تشکل است که می توان با خفقان مبارزه کرده و فعالیت و اهداف سیاسی را به جلو برد (این بحثی است وسیع و خارج از حوصله این مصاحبه).

به طور خلاصه این طور می شود گفت که تنها تشکیلاتی که در هرگونه اعتراضات اجتماعی می تواند از زنان پشتیبانی اصولی و عملی نماید، **حزب طبقه کارگر** است. وقتی مبارزه علیه نظام حاکم چه برای کسب حقوق دموکراتیک زنان و چه در مطالبات طبقاتی آنان، آغاز می گردد، حزب پیشتاز کارگری ما بالاترین و قدرتمندترین ارگان است که می تواند در مقابل سرکوب رژیم دوام آورد و حتی آن را به عقب نشینی واداشته و به زانو درآورد. درک اهمیت این مسأله و درک صحیح از چگونگی برقراری یک رابطه طبیعی بین توده زنان زحمتکش و حزب پیشتاز انقلابی که از بالا بر زنان تحمیل نگردیده، بلکه از درون یک نیاز مشترک و طبیعی طبقاتی بیرون آمده باشد، یک شرط اصولی و اساسی برای موفقیت است. لذا حزب پیشتاز انقلابی ما هم که از کل کارگران روشنفکر و مترقی مرد و زن شکل می گیرد، باید به مانند تشکل های مستقل زنان همواره از مداخله و آسیب جریانات حاکم و احزاب اپوزیسیون سنتی محفوظ مانده و خود از ترکیبی طبیعی و روابطی اصولی شکل گرفته باشد. در این صورت است که این ارگان ها که خود تحت شرایط و روابط طبیعی و پذیرفته شده بین اعضایشان به وجود آمده اند، می توانند رابطه ای ارگانیک با یکدیگر برقرار کرده و خصلت سوسیالیستی و انقلابی داشته باشند.

به امید رهایی همه زنان جهان از تمام ابعاد ستم، روز زن را به تمام زنان زحمتکش در سطح جهانی و به خصوص زنان ایران تبریک می گویم.  
و با تشکر از شما